بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 25 دی 1397.

خب بحث سر این بود که اگر حدیث رفع ما لا یعلمون دال بر رفع مؤاخذه باشد آیا ما می توانیم در دوران امر بین تعیین و تخییر در یک طرف اصل جاری کنیم بدون معارض؟ خب یک تقریبی اینجا مطرح بود آن این است که اجرای اصل نسبت به حالا دوران امر بین ت عیین و تخییر عقلی را در نظر بگیریم که دوران امر بین خاص و عام است. اجرای اصل نسبت به عام ثمره عملی ندارد. چون بالأخره شما باید عام را حتما بیاورید. اما خاص را معلوم نیست لازم باشد بیاورید یا خیر. چون اگر بخواهید عام را اصلا نیاورید مخالفت قطعیه صورت گرفته است. و این باعث می شود که نسبت به عام نشود اصل جاری کرد. درست است که یعنی در واقع اما اینکه بگویید ما حیثی ممکن است شخصی این طور مطرح کند بگوید که ما اصاله البرائه به صورت حیثی جاری می کنیم. می گوییم عنوان عام بما هو عام عقوبت نمی آورد. و این منافات ندارد با اینکه اگر من بخواهم عام را ترک کنم ملازم باشد با ترک خاص و در نتیجه از مجموع ترک عام و ترک خاص مخالفت قطعیه به دست بیاید از آن جهت حرام باشد. خب این شکلی ممکن است شخصی بگوید. پاسخ مطلب این است که بهرحال لغو است این ترخیص در مخالفت قطعیه این چه فایده ای دارد؟ این عرض کنم خدمت شما تأمین از یک حیث خاص. خب این تقریب استدلال بود ما در پاسخ عرض می کردیم که اگر حدیث رفع فقط ناظر به مورد خاص بود همین جور بود. تأمین من حیث یک عنوان در جایی که این عنوان ملازم با یک عنوان دیگری است که تنجیز می آورد لغو بود. ولی ما به صورت عام داریم برائت جاری می کنیم. و اینکه در بعضی موارد این برائت ثمره نداشته باشد یعنی برائت جاری می کنیم یعنی تأمین از عقوبت می دهیم. این تأمین عقوبت ولو در بعضی موارد ثمره عملی نداشته باشد مانعی ندارد که شارع اخبار بدهد که این عناوین مجهوله از آن جهتی که این عنوان از جهت آن عنوان عقوبتی متوجه مکلّف نمی شود. خب بحث سر این بود که چه فرقی هست بین اینکه در احکام چرا در احکام بحث انحلال را مطرح می کنیم ولی در این جا که بحث عقوبت و تأمین از عقوبت هست انحلال را مطرح نمی کنیم؟ پاسخ مطلب این است که اینکه ما در احکام می گوییم حکم منحل می شود نه به جهت این که آوردن خطاب عام در صورتی که بعضی افراد این خطاب ملاک داشته باشد لغو باشد. بحث بحث لغویت نیست. که ما بگوییم که خب مانعی ندارد من ممکن است یک خطاب عام کنم به خاطر اینکه بعضی از افراد مشمول این خطاب شرایط تکلیف را داشته باشند. چون معونه زائده ندارد که حالا خطاب را عام کنم خاص کنم آن بستگی به خودم دارد. بحث این نیست یعنی نکته ای که باعث می شود ما قائل به انحلال شویم این نیست که اگر ما انحلال قائل نشویم لغویت خطاب پیش می آید. بحث این است که در واقع آن چیزی که موضوع حکم عقل است خطاب به کلیته نیست. خطاب از آن جهت که کاشف از اراده مولا هست از آن جهت موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال. و اراده های عدیده ای شارع اینجا دارد. و این اراده های عدیده هر کدام خطاب از این جهت است که کاشف به هر یک از افراد است یعنی خطاب از این جهت که نشانگر این است که شارع نسبت به هر فردی اراده دارد از آن جهت موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال و نسبت به افرادی که شرایط تکلیف را ندارند اراده مولا متمشی نمی شود. مشکل اینگونه است و این نکته در ما نحن فیه نمی آید چون ما نمی خواهیم از تأمین عقوبت کشف حکمی کنیم. ما می خواهیم بگوییم این دلیل فقط می خواهد بگوید که شارع مقدس اینجا عقوبت را برداشته است. غرضش همین است اخبار از یک واقعیت خارجی است. خود این نه فقط می خواهد چیز کند نه در تک تک موارد هم می گوید. می گوید در تک تک موارد از حیث این عنوان خاص عقوبت وجود ندارد.

نه لحاظ می کند ولی بحث لغویت دیگر پیش نمی آید چون مشکل لغویت نیست. اثر خاصی دنبالش نیستیم. ما اثر می خواهیم همین مطلب را بگوییم که از ناحیه این عنوان خاص عقوبت نمی شود ولو در بعضی موارد عقوبت نشدن از ناحیه این عنوان خاص ثمره عملی نداشته باشد. خب نداشته باشد مگر ما می خواهیم ثمره عملی بار کنیم؟ فرض این است که ثمره عملی نمی خواهیم بار کنیم. خب این تقریب استدلال بود. ما در واقع آن نکته ای که در اصل این بحث مطرح می کردیم این بود که اخبار به نفی عقوبت در واقع صرفا عرفا اخبار به نفی عقوبت نیست. می خواهد اخبار به نفی حکم کند عرفا. یعنی باز بازگشت می کند به اخبار به نفی حکم. عقلا این طور نیست که اخبار به نفی عقوبت

اگر ما فقط در اخبار به نفی عقوبت متوقف شویم مانعی ندارد که اصل در اعم هم جاری شود. آن اشکالی ندارد در اجرای اصل نسبت به اعم. اما اگر نه متوقف نخواهیم بشویم در آن جهت

سؤال:

پاسخ: حیثی جاری می شود نسبت به این عنوان البته اگر ما نه این نتیجه اش حیثی به این معنا که از ناحیه محکی این عنوان من عقوبت نمی شوم از آن طرف از ناحیه محکی آن عنوان دیگر هم من عقوبت نشوم

آن جامع از اینها خارج نیست. بحث این است که جامع از اینها خارج نیست. یا این است یا این است. بنابراین تعارض می شود دیگر. یعنی ما

اشکال به انحلال است یعنی ما در واقع می خواهیم بگوییم که آن تکلیفی که عام از آن حکایت می کند عقوبت نمی آورد. آن تکلیفی هم که خاص از آن حکایت می کند عقوبت آور نیست. نمی خواهیم بگوییم که بحث سر این است که از ناحیه این تکلیف عقوبت نمی شود از ناحیه آن تکلیف هم عقوبت نمی شود. اگر قرار باشد از ناحیه هیچ یک از این تکلیف ها عقوبت نشود چیز است دیگر

در حالی که می دانیم حتما باید یک عقوبتی اینجا باشد. اینکه بخواهیم اینجا به تعارض بیانجامد این طوری بگوییم مثلا تعارض می کند. ولی عرض کردم اصل قضیه این است که بحث را به این شکل نباید دنبال کرد. ولو اخبار از عقوبت هم باشد اخبار از عقوبت صرفا نمی خواهد یک اخبار صرف از عقوبت بدهد. داعی از اخبار از عقوبت اخبار به ترخیص ظاهریه است. اینکه چرا می گوید شما اخبار از نفی عقوبت معذرت می خواهم. برای چه شارع می گوید من شما را عقاب نمی کنم؟ برای اینکه بگوید ظاهرا شما آزاد هستید. ترخیص ظاهریه اخبار دهد. بنابراین باز بازگشت می کند به حکم. و همان بحث هایی که در حکم

عین آن چیزهای دیگر می شود یعنی یک مدلول مطابقی دلیل دارد یک مدلول التزامی دارد. مدلول دلیل هایی که نفی عقوبت می کنند نفی حکم الزامی است و اثبات حکم ترخیصی است در مقام ظاهر. می شود شبیه کل شیءٍ حلال

سؤال:

پاسخ: بحث سر این بود که در واقع همان بیانی که عرض کردم آن ترجیح بلا مرجّح همه نکاتی که بود اینجا هم می آید دیگر.

نه دیگر آنها نمی آید دیگر. بحث سر این است که اگر رفع حکم باشد شارع می خواهد بگوید آن حکم واقعی برای فعلیت ندارد اهمیت برای من ندارد.

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که نسبت به عام و خاص اینها فرقی ندارند. نتیجه بحث شما این است همان بحث هایی که آنجا می کردیم

چون اصلا به این بیان نیست چیز. می خواهد بگوید که شارع عقاب نمی کند. اگر همین جا توقف کنیم بگوییم چرا عقاب نمی کند چون اهمیت برایش قائل نیست. خب شارع نبست به آن عقاب نمی کند. خب نه اشکالی ندارد. نه اینجا عرض کنم خدمت شما بحث سر این است که اینجا شارع می گوید در واقع منهای بحث آن بحث حیثی که جواب این مطلب بود. اگر آن بحث حیثی را کنار بگذاریم منهای آن بحث حیثی اگر این دلیل ناظر به تأمین از عقوبت بود. خب تأمین از عقوبت نسبت به اعم چه فایده ای دارد؟

سؤال:

پاسخ: نه آن کاشف از این است که من این بحث سر این است که اینکه شارع مقدس نسبت به او ترخیص دهد یعنی می خواهد بگوید که این اهم برای من فعلیت ندارد. بحث حیثی را کنار بگذارید. حیثی در واقع هر دو جواب جواب انحلال حکمی است. چه حیثی قائل شویم انحلال حکمی ردع می شود چه بیانی که ما داشتیم آن هم انحلال حکمی را رد می کند. دو بیان بر جواب انحلال حکمی است. اگر حیثی را نگوییم بنا بر اینکه پاسخ مطلب این است که رفع مؤاخذه نسبت به اعم لغو است. نسبت به اخص لغو نیست اصل در آن جاری می شود. رفع حکم اصلا بیان این نیست. ما می گوییم رفع حکم به اعتبار این است که کاشف از این است که شارع مقدس نسبت به آن اعم اهمیت ندارد. ما می گوییم نسبت به اعم و اخص چه فرقی دارد. چجرا نسبت به اعم شما می گوییم اهمیت ندارد ولی نسبت به اخص اهمیت دارد. اخص با اعم چه فرقی دارد؟ مطلب این بود دیگر.

سؤال:

پاسخ: مشکوک بودن خودش نکته ای نیست بحث سر این است که اصل ترخیصی یعنی اینکه شارع آن ملاک الزامی را در مقام ظاهر دیگر به آن اهمیت قائل نیست.

خب حالا یک نکته ای اینجا در پرانتز عرض کنم. آن این است که اگر ما قائل به حکم حیثی شویم. ممکن است شما بگویید که نتیجه این حکم حیثی یک نتیجه ای هست که معمولا به آن ملتزم نمی شوند. آن این است که اگر مثلا من دو تا لباس دارم یکی از این لباس ها مثلا از حریر محض است. که نمی شود در آن نماز خواند. یک خونی افتاده است نمی دانم روی لباسی افتاده است که نمی شود در آن نماز خواند یا در لباسی افتاده است که از حریر محض نیست اینجا می گویند اصاله الطهاره نسبت به آن لباسی که از حریر محض هست جاری نمی شود چون لغو است چه فایده ای دارد اصاله الطهاره. این اثر فقط در مسئله نماز باشد. می گویند لغو است فایده ندارد بنابراین اصاله الطهاره نسبت به آن یکی لباس جاری می شود بلامعارض. معمولا این طور می گویند خب اگر حکم حیثی شما قائل شوید ممکن است بگوییم حیثی است آن تأمینی که اصل ترخیصی می خواهد بدهد از این حیث است حالا فرض کنید حتی نفی عقوبت هم اگر باشد از این جهت هست.

سؤال:

پاسخ: نتیجه اش این است که ما اصل با هم دیگر معارضه می کنند. اصل هم در آن طرفی که از جهت دیگر محذور دارد جاری می شود هم در طرفی که محذور ندارد جاری می شود. در نتیجه اصل در طرفی که محذور دیگر ندارد بلامعارض نیست معارض دارد.

از این جهتی که شاید نجاست تأمین از ناحیه نجاست مشکوکه.

بله بله یعنی از ناحیه طهارت حالا اصاله الطهاره را شما در نظر نگیر رفع ما لا یعلمون مثلا اجتنب عن النجس. اجتنب عن النجس اگر شما با نجس کاری انجام دهید عقوبت می شوید. در لباس حریر اصل می گوید از ناحیه نجاست شما عقوبت نمی شوید. در لباس حریر. در لباس غیر حریر هم اصل این است که از ناحیه نجاست عقوبت نشوید. می شود معارضه دیگر. این طور نیست که در لباس حریر از ناحیه نجاست هم اصل جاری نشود اگر حیثی بودن را پایش را وسط بکشیم باید این طور مشی کنیم. ولی پاسخ مطلب این است که در این مثال ها یک جور دیگر باید مشی کرد. چون بحث ترجیح بلا مرجّح باعث می شد که در هیچ طرف اصل جاری نشود. در این جاها عرفا ترجیح بلا مرجّح نیست. اجرا نشدن اصل در طرفی که از ناحیه دیگر تنجیز وجود دارد عرفا معونه کمتری دارد نسبت به اجرا نشدن اصل در آن طرفی که از ناحیه دیگر

خب اینجا شارع مقدس اگر نگفته باشد این اصل جاری می شود خب چیزی پیش نمی آید. یعنی اگر واقعا شارع مقدس بخواهد این طوری تعبیر کنم اگر شارع مقدس اصلش را در ناحیه آن لباس حریر جاری نکرده باشد تفاوت عملی ای ندارد. چون مؤاخذه اش مقطوع است مجرد اینکه یک مؤاخذه حیثی را بخواهد اخبار کند این یک ثمره چون ثمره عملی ندارد همین ثمره عملی نداشتنش باعث می شود که عرف می گوید معلوم نیست ولو اطلاق این را هم می گیرد ولی به خاطر به تعبیر دیگر به خاطر ثمره عملی نداشتن ظهور اطلاقی نسبت به او ضعیف می شود. خود ضعیف شدن ظهور اطلاقی نسبت به طرف لباس حریر مرجِّح اثباتی هست نسبت به طرف غیر حریر. این طور نیست که از جهت ظهور اثباتی اینها مساوی باشند. نه ترجیح بلا مرجّح نیست بنابراین اینکه ما بگوییم آن که ظهور دلیل نسبت به آن قوی تر است آن را اخذ کنیم مانعی ندارد. این بعید نیست ما این طوری مشی کنیم.

سؤال:

پاسخ: از جهت دیگر مؤاخذه معلوم است در آن اصل جاری کردن ولو ما می خواهیم با اطلاق بگوییم آن را شامل می شود ولی اطلاق نسبت به او به دلیل اینکه از جهت دیگری مؤاخذه نسبت به او چیز هست ضعیف می شود و این ضعیف شدن باعث می شود که ترجیح بلا مرجّح نباشد. ما در واقع می خواهیم بگوییم دو تا مصداق دلیل دارد. شمول دلیل نسبت به یک مصداقش ظهورش قوی است شمولش نسبت به مصداق ضعیف شمولش ضعیف تر است. ان که مصداقض ضعیف تر است آن را اخذ کنیم ترجیح بلا مرجح نیست. اگر عرفا اینها را مرجّح تلقی کنند که بعید هم نیست خیلی وقت ها عرف این مرجّحات را به آن توجه داشته باشد می توانیم بگوییم که در آن که

حالا گاهی اوقات ممکن است بگویید که عرف به اینها توجه ندارد و امثال اینها خب این یک حرفی ولی اگر عرف توجه داشته باشد که همین جور هم هست عرف توجه دارد در آن که از جهت دیگر اصل ترخیصی در آن جاری نمی شود یعنی منجّز من ن احیه دیگر دارد اصل ترخیصی حیثی شمولش قطعی نیست و بنابراین بحث ترجیح بلا مرجح نمی آید.

سؤال:

پاسخ: نه می خواهم بگویم در ما نحن فیه بحث ما سر این جهت نیست

بحث سر این است که از ناحیه ترجیح بلا مرجح اگر بخواهیم بحث را دنبال کنیم از آن ن احیه چه بسا بگوییم ما اشکالی در بحث نباشد. خب حالا دیگر همین مقدار دیگر بحث

حالا بحث بعدی بحث این است که این همه بحث ها در دوران امر بین تعیین و تخییر عقلی بود. بحث بعدی دوران امر بین تعیین و تخییر شرعی است. در تعیین و تخییر شرعی مرحوم اقای صدر می فرمایند که جریان اصل و نحوه جریان اصل وابسته است به اینکه مبنای ما در تحلیل حقیقت تخییر چه باشد. تخییر شرعی. یک مبنا این است ایشان چهار مبنا اینجا ذکر می کند. مبنای اول این است که تخییر شرعی بازگشت به دو تا واجب مشروط می کند. ما مثلا شارع گفته است که عتق رغبه واجب است یا صوم. این بازگشت به این می کند ان لم تصم فاعتق رغبته. و ان لم تعتق رغبه فصم. دو تا واجب مشروط به ترک عدل آخر. در هر یک از طرفین تخییر واجب تعیینی مشروط می شود. خب اگر ما این طور بگوییم که واجب مشروط می شود

سؤال:

پاسخ: در عقلی جامع واجب بود دیگر. عقلی یعنی اینکه اصل وجوب جامع مراد است. عقلی تخییرش به حکم شرع نبود دیگر أو نیاورده بود گفته بود اکرام عالم واجب است. اکرام عالم و واجب جامع کرده بود دیگر. تخییر شرعی در خود خطابش به نحو واجب مشروط نیست ما می خواهیم بگوییم روح این تخییر شرعی هم بازگشت می کند به مثلا واجب مشروط. خب این یک مبنا خب بنا بر این مبنا ایشان می گوید که پیداست دوران امر بین این است که واجب مشروط باشد یا مطلق باشد. شک در شرطیت داریم یعنی مثلا من نمی دانم عتق واجب تعیینی است یا عتق یکی از دو عدل واجب تخییری است معنایش چیست؟ یعنی نمی دانم وجوب عتق مطلق است سواء اتی بالصوم ام لم یاتی بالصوم وجب العتق این طوری است یا مشروط است خب دوران امر بین واجب مطلق و واجب مشروط می شود که فرض این است که در شک به شرطیت ما قائل به برائت هستیم. همان بحث شک در شرطیت می آید دیگر. خب این مرحوم نایینی اینجا بیان فرموده اند که اینجا دو اشکال مطرح است یک اشکال اشکالی است که مرحوم نایینی مطرح فرموده اند یک اشکال اشکالی است که مرحوم اقا ضیائ مطرح فرموده اند. اشکالی که مرحوم نایینی مطرح فرموده اند گفته اند که تخییر شرعی ولو بازگشت به واجب مشروط کند این مشروطیت واجب بقائا هست. نه حدوثا. یعنی ما دو واجب داریم که این واجب ها مطلق است ولی شما اگر یکی از این ها را آوردید دیگری از وجوب می افتد. یعنی حدوثا تکلیف مشروط نیست تکلیف مطلق است. بله هر کدامی که آوردید دیگری از وجوب می افتد. این شکلی است. بنابراین ما در واقع شک در بقاء تکلیف داریم. نمی دانیم با آوردن یکی آن تکلیف باقی هست یا نیست امتثال قطعی برائت قطعی می خواهد. ما آن جایی برائت جاری می شود که در اصل حدوث تکلیف ما شک داشته باشیم اما اگر شک ما در بقاء تکلیف هست روی همین جهت مواردی که ما نمی دانیم امتثال شده است یا خیر همه مواردی که ما شک در امتثال داریم شک در بقائ تکلیف است. اگر قرار باشد که بقاء تکلیف منشأ برائت باشد و باعث شود که ما بتوانیم برائت جاری کنیم اصلا قاعده اشتغال موضوع نخواهد داشت در همه موارد قاعده اشتغال که موارد روشن قاعده اشتغال شارع به من گفته است که مثلا طهارت تحصیل کن من نمی دانم که وضو دارم یا خیر شک دارم که نمازم را خواندم ام یا خیر حالا مثال وضو را اصلا نگوییم به من گفته بود صلّ نمی دانم نماز خوانده ام یا خیر خب اینجا شک در امتثال لازمه اش شک در بقائ تکلیف است چون اگر امتثال کرده باشم تکلیف ساقط شده است. اگر امتثال نکرده باشم تکلیف باقی است. پس اگر قرار باشد در شک در بقائ تکلیف برائت جاری کنم در همه موارد قاعده اشتغال باید برائت جاری کنم. در حالی که این طور نیست. سر قضیه این است که مجرای برائت شک در حدوث تکلیف است نه شک در بقاء تکلیف. خب این تقریب مرحوم نایینی. مرحوم آقای صدر اینجا اشاره می فرمایند که کلام مرحوم نایینی درست نیست. اولا ما اینکه ایشان می فرمایند که ما دو تا تکلیف مطلق داریم در موارد تخییر شرعی با انجام یک عمل تکلیف دیگر از وجوب می افتد. چه وجهی دارد شما این طوری مشی کنید چه دلیلی دارید؟ که بگویید تقیید وجوب در تخییر شرعی بقاءا هست. نه می تواند حدوثا باشد. چرا شما می گویید بقائا ساقط می شود؟ احتمالش هم بدهیم که حدوثا مقیّد است معنایش این است که ما یقین نداریم که یک تکلیف مطلق آمده است. احتمال هم باشد همین کافی است برای اینکه ما دیگر نتوانیم حکم کنیم به وجوب مطلق نماز خب برائت جاری کنیم یعنی باز هم شک داریم که حدوثا تکلیف مطلق امده است یا تکلیف مقیّد امده است. همین بحث برائت و همه آن بحث هایی که ما داشتیم دوباره زنده می شود. یک اشکال. اشکال دوم اینکه سلّمنا که تقیید وجوب در و اجب مخیّر بقائا هست. که گفته است که مواردی که شک ما در رقائ تکلیف هست برائت جاری نمی شود؟ نه در جایی که بقائا هم من شک در تکلیف داشته باشم برائت جاری می شود آن که هست علتی که تکلیف آن مثالی که شما زدید بحث شک در امتثال آن مطلب نادرست است. آن این است که امتثال باعث سقوط فعلیت تکلیف نمی شود سقوط فاعلیت تکلیف می شود ما در جای خودش گفته ایم که عدم امتثال شرط فعلیت تکلیف نیست چه امتثال شده باشد چه نشده باشد تکلیف فعلی است ولی وقتی امتثال می شود تکلیف از فاعلیت می افتد و در شک در فاعلیت تکلیف اصل به برائت جاری نمی شود. جایی برائت جاری می شود که ما در فعلیت تکلیف شک داشته باشیم ولو بقائا. جایی که ما تکلیف بقائا احتمال می دهیم که از فعلیت افتاده باشد آنجا تکلیف جاری نمی شود خب این بیانی که مرحوم اقای صدر دارند. این را ملاحظه فرمایید ببینیم به چه نحو باید بحث را دنبال کنیم. یک ریزه کاری هایی در کلام اقای صدر هست که فردا عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد